

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ألا ترى أنّ الأشياء التي ليست بينها علاقة ذاتية

ليس وجود بعضها و لا عدمها في مرتبة وجود الاخر و

عدمه.

صحبت در روز قبل به اینجا رسید که لحاظ

مرتبه در اثبات یک قید یا در رفع آن قید، اقتضای

رفع آن مرتبه را می‌کند نه اقتضای رفعی که مقید

است. و به عبارت دیگر رفع المقید لا الرفع المقید.

در الانسان من حيث هو و همینطور هر اصطلاحی

که در اینجا وضع کردند از لحاظ ادبی این است اگر

سلب قبل از آن مقید بیاید، دلالت بر رفع مقید

می‌کند، یعنی همان موضوعی که آن موضوع نسبت

به آن قید و عدم آن قید یکسان است. و اگر سلب

بعد از مقید بیاید در اینجا مساله به آن مرتبه

بر نمی‌گردد بلکه به مُحاکای خارجی این موضوع،

بر می‌گردد از نقطه نظر ادبی. در اینجا در صورتی که

سلب مقدم باشد صحبت در این است که چون سلب

بر آن موضوع که مقید است، مقدم شده است پس آن سلب به همان موضوع و اسمی می خورد که او را تلو می کند نه به بعد از او، دیگر کاری ندارد که بعد از آنی که قید است چیست؟ فقط آن سلب، همان اسمی را که بعد از او آمده است از دایره حکم ایجابی و سلبی بیرون می آورد. اصلاً به طور کلی می گوید این آنقدر مقام و شانیت دارد که از سلب و ایجاد خارج است. بعضی مواقع انسان این مطلب را در محاورات استفاده می کند فرض کنید که یک نفر یک شخص خیلی عالمی هست، یک شخصی دیگر در یک قضیه ای می خواهد با او مناظره بکند، در اینجا می گوئیم که این اصلاً چه مساله ای است که شما می خواهید مطرح کنید؟! اصلاً در یک وضعیتی هست که بخواهد بیاید در اینچنین مجلسی شرکت کند؟! این ننگ و عار نیست که بیاید مناظره بکند با شخصی که آن فرد اصلاً شاگردِ شاگرد او هم به حساب نمی آید؟، نه اینکه یک فرد عدیل و قرین اوست! و ایشان یا با او مناظره می کند یا به علتی مناظره نمی کند، مثلاً منعی برای او حاصل می شود

یعنی اصل مناظره قابلیت دارد و شانیت را دارد منتهی حالا یا حاصل می‌شود یا نمی‌شود ولی در حالت اول می‌گوئیم اصل مناظره در اینجا منتفی می‌شود، این اصلاً کیست که مناظره بکند؟ این اصلاً شاگرد شاگرد ایشان هم نیست و بطور کلی آنقدر رتبه او بالاتر است که اصلاً جایی برای صحبت کردن با آن شخص باقی نمی‌ماند و این را هم، همه انجام می‌دهند یعنی یک مساله عادی است چندی پیش یک حکایتی می‌خواندم از یک بنده‌خدایی در زمان سابق - در زمان شاه - که در دانشگاه یک امتحانی گذاشته بودند برای افرادی که در امتحانی برای استادی شرکت بکنند یک فردی بود که از همه آنها امتیازش بیشتر و بالاتر بود این اصلاً شرکت نکرد، هرچه به او گفتند شرکت نکرد گفتند چرا؟ گفت آخر من بیایم جایی امتحان بدهم که افرادی که دارند توی آن امتحان شرکت می‌کنند شاگردِ شاگرد من هم به حساب نیایند اصلاً خود نفس شرکت من در این مجلس صحیح است یا نه؟ و بالاخره او را استاد کردند با اینکه شرکت نکرد. خود ما هم در محاورات

خودمان یک همچین مسائلی را استفاده می‌کنیم که اصلاً موضوع را از دایره حکم بیرون می‌آوریم نه اینکه نفی حکم و قید از او بکنیم، از نقطه نظر ادبی در یک همچین وضعیتی چه جمله ای باید بکار برد؟ آیا سلب را باید مقدم کرد بر آن موضوعی که می‌خواهد حکمی از او برداشته شود یا سلب شود یا اینکه سلب متاخر از آن موضوع است؟ طبعاً در اینجا سلب را مقدم می‌کنند.

مرحوم آخوند در اینجا - اشکالی هم که می‌گیرند بر صاحب مواقف که به همین مساله برمی‌گردد - می‌فرمایند: وقتی که شما سلب را مقدم می‌کنید بر مقید، یعنی بر همان موضوعی که می‌خواهید از او نفی قید بکنید در واقع همان موضوعی که تلو کرده او را از دائره حکم خارج می‌کنید و چه حکم ایجابی بخواهید بر او بکنید یا حکم سلبی بکنید علی‌کل حال هر دو را در این صورت از آن نفی می‌کنید می‌گویید این اصلاً شائیتش بالاتر از این است که اصلاً در تحت حکم بیاید، ما چه این طرف نقیض را از او

سلب کنیم چه آن طرف نقیض را سلب کنیم یعنی در این شأن اصلا وجود ندارد لذا وقتی که گفته می‌شود ایس بانسان من حیث هوهو بکاتب؟ در اینجا جواب این نیست که الانسان من حیث هو لا کاتب یا اینکه جمله معدوله برایش آورده شود. وقتی که ما نفی کتابت را از انسان می‌کنیم به معنای اثبات کتابت نیست که رفع نقیضین باشد. بلکه رفع نقیضین در اینجا جایز است چراکه رفع نقیضین به لحاظ وجود خارجی و وجود واقعی ممتنع است ولی به لحاظ خود مرتبه و نفس المرتبه رفع نقیضین اشکال ندارد زیرا در مرتبه، اصلا نقیضین وجود ندارد. آن موضوع از حکم نقیضین خارج است. یعنی چه اینکه موضوع از نظر وجود خارجی یا قید برای او ثابت بشود یا نفی قید بر او حمل بشود ولی خودش فی حد نفسه، از این مساله خارج است لذا در اینجا رفع نقیضین اشکال ندارد.

پس بنابراین ما حصل کلام مرحوم آخوند در اینجا این شد که اگر ما سلب را بر آن مقید، مقدم بداریم این موجب می‌شود که موضوعی که بعد از آن

سلب آمده «لیس الانسان من حیث هو» این انسانی که در اینجا مقید است یعنی مقید به آن حیثیت مرتبه‌ای و رتبی خود است این انسان من حیث هو، نه انسان مطلق، یکوقت می‌گوییم لیس الانسان بکاتب خوب دیگر ما در اینجا آن من حیث هو را در اینجا بیخود نباید بیاوریم جهتی باید برایش بیاوریم آن تقید انسان به حیثیت من حیث هو، این تقید انسان به حیثیت موجب می‌شود که وقتی که لیس قبل از او آورده بشود این مقید برداشته شود. این جمله می‌شود رفع المقید. مقید چیست؟ انسان، قیدش چیست؟ من حیث هو، این انسان من حیث هو از دایره حکم بیرون می‌آید اصلا این را کنار می‌گذاریم نه حکم به کتابت برای او می‌شود و نه حکم به عدم کتابت می‌شود این را از این دایره خارج می‌کنیم.

حالا اگر مساله اینطور نباشد یعنی اگر ما لیس را بعد بیاوریم بعد از الانسان من حیث هو می‌شود الانسان من حیث هو لیس بکاتب، این نفی در اینجا می‌خورد به الانسان، الانسان من حیث هو انسان از

حيث خودش، و بخاطر خود ذاتيات خودش ليس  
بکاتب است، نفی کتابت را نمی‌پذیرد، نه اینکه از دائره  
حکم بیرون است این انسان من حیث هو، این انسان از  
حيث ماهیت، این انسان از حیث ذاتيات این ذاتاً قبول  
کتابت را نمی‌کند این می‌شود غلط. چرا؟ زیرا ما  
گفتیم که انسان از رتبه ذات خودش علی‌السواء و  
لابشرط است، مطلق است نسبت به کتابت و عدم  
کتابت در حالی که شما دارید در اینجا از این انسان من  
حيث هو، نفی کتابت می‌کنید یعنی در این ماهیت  
انسان عدم کتابت خوابیده است وقتی که شما می‌گویید  
انسان ترکیب شده از چند چیز، یکی حیوان و یکی  
ناطقیت و یکی هم عدم‌الکتابه، و هذا خلاف، بنابراین  
خود رفع در اینجا مقید است نه اینکه رفع مقید شده  
است یعنی رفع در اینجا خورده است به کتابت این  
عدم، خورده به کتابت، «عدم‌الکتابه» را شما بر انسان  
من حیث هو حمل کردید و در انسان من حیث هو نه  
کتابت حمل می‌شود و نه عدم‌الکتابه حمل می‌شود نه  
ضحك حمل می‌شود و نه عدم الضحك حمل می‌شود،

نه جلوس حمل می‌شود و نه قیام و عدم الجلوس حمل می‌شود از دائره سلب و اثبات من حیث هو انسان خارج است نه اینکه يك نفی بر انسان من حیث هو حمل بشود توجه به این نکته باعث شده است که حکما بیایند و در موضوع مرتبه، مرتبه را از دائره امتناع نقیضین خارج کنند. عدم توجه به این نکته باعث شده است که بعضی بیایند و دچار اشتباه بشوند و این مساله سلب را در نظر نگیرند، تقدم سلب را در نظر نگیرند و نسبت به خود این موضوع من حیث هو در حال قید، در ارتباط با حمل قیود و یا رفع قیود دچار اشکال بشوند. بخاطر همین مرحوم آخوند در اینجا فرمودند سلب باید نسبت به آن موضوع باید مقدم باشد تا اینکه هر دو نقیضین در اینجا از آن موضوع سلب می‌شود.

حالا بینیم ایشان این مطالبی که در اینجا دارند با آنچه را که ما گفتیم مطابق هست یا نیست؟ ممکن است آدم يك چیزی دیگر بگوید در حالی که مؤلف يك چیز دیگر نوشته حالا تطبیق کنیم بینیم درست گفتیم یا نه؟ لانّ خلوّ الشیء عن النقیضین فی بعض مراتب



الواقع غير متسحيل خالی بودن شیء، موضوع از طرف  
نقیضین در بعضی از مراتب واقع، که خود مرتبه ذات  
آن موضوع است غیر مستحیل است آنچه که مستحیل  
است چیست؟ بل انما المستحیل خلوه فی الواقع این  
است که این موضوع از واقع خالی باشد، واقع یعنی  
حیثیت خارجی. از واقع که خارج است خالی باشد  
یعنی به لحاظ وجود. لان الواقع اوسع من تلك المرتبة  
چون واقع وسعتش از این مرتبه بالاتر است واقع به دو  
معنا گفته می شود یعنی شامل دو معنا می شود یکی به  
موضوع به لحاظ نفس مرتبه ماهیت، یکی به موضوع به  
لحاظ وجود خارجیش هر دو اینها را شامل می شود.  
البتة من خیال می کنم اطلاق واقع در اینجا يك مقداری  
مسامحه باشد نفس الامر بهتر است چون واقع محل  
وقوع است و وقوع به معنای ثبوت است در حالی که  
ما در مساله ماهیت و ذاتیات ماهیت در آن مرتبه از  
ثبوت و از وقوع و وجود بحث نمی کنیم، صحبت در  
ماهیت به خود مرتبه ماهیت تعلق می گیرد و مانه کاری  
به ثبوتش داریم و نه به عدمش داریم، لذا من خیال

می‌کنم اگر به جای واقع ایشان نفس الامر می‌گفتند من این شبهه را نداشتم علی کل حال اصطلاح است. ألا ترى أن الأشياء التي ليست بينها علاقة ذاتية ما این مساله را در مورد موضوعات خارجی هم می‌بینیم، اشیائی که بین آنها علاقه ذاتیه نیست به لحاظ علت و معلول، اینها بینشان هیچ علقه‌ای وجود ندارد لیس وجود بعضها ولا عدمها فی مرتبة وجودا الاخر او عدمه اصلاً وجود و عدم آنها در مرتبة وجودی دیگر و عدمش لحاظ ندارد. یعنی وجود يك امر در خارج متوقف بر عدم امر دیگری نیست وجود این لیوان در اینجا متوقف بر عدم این ضبط صوتها نیست یا نه مرتب بر آن است و نه غیر مرتب است اصلاً هیچ ارتباطی ندارد چرا؟ چون بین این موضوعات خارجی، علقه‌ای وجود ندارد یعنی علیتی در آنجا وجود ندارد یا سلبیت و معداتی در خارج وجود ندارد نسبت به یکی بر دیگری، همین‌طور نسبت به خود ماهیت، ذات در مرتبه ذاتیات ذات در آنجا هم مساله به همین کیفیت است. خوب این يك مطلب است، دلیل دیگر علی ان

نقیض وجود الشيء فی مرتبة من المراتب دلیل دیگری  
که در اینجا هست نقیض وجود شيء، نقیض وجود  
کتابت در مرتبه‌ای از مراتب دفع وجود، این فیها است  
که وجود شيء در آن مرتبه دفع شود یعنی وجود الشيء  
در آن مرتبه راه ندارد بان تكون المرتبة ظرفا للمنفی لا  
للمنفی به اینکه مرتبه ظرف برای منفی باشد نه اینکه  
ظرف برای نفی باشد وقتی که ما می‌گوییم لیس  
الانسان من حیث هو بکاتب در اینجا نفی کتابت از  
انسان بلحاظ آن اقتضای ماهیت کتابت نیست بلکه به  
لحاظ عدم الاقتضاء آن انسان است نسبت به کتابت،  
یک وقتی می‌گوییم انسان اقتضای عدم الکتابة را  
می‌کند لیس الانسان من حیث هو حالا فرض کنید ما  
در اینجا لیس را مقدم کردیم، اشکال هم ندارد لیس  
الانسان من حیث هو بطائر این رفع طیرانی که داریم از  
انسان می‌کنیم این رفع طیران این در ماهیت انسان  
فرض کنید که وجود انسان خارجی خوابیده است  
وقتی انسانی را در نظر بگیرید که دارای رأس است و  
ید است رجل است و این بدن ظاهری، خوب این

انسان اقتضای عدم الطیران می کند بله وقتی که حمامه  
و کبوتر را در نظر بگیرید خوب این حمامه اقتضای  
طیران می کند خوب وقتی که شما نگاه به این حمامه  
می کنید می گوید که این وجود و این موضوع مقتضی  
برای طیران است ولی وقتی که به انسان نگاه می کنید  
می گوید این اقتضا نمی کند پس این انسان فی حد نفسه  
اقتضای عدم را می کند، نفی عدم را می کند ولی ما در  
بحث انسان که در آن مرتبه می خواهیم آن کتابت را از  
انسان در خود مرتبه برداریم و می خواهیم بگوییم که  
انسان ذاتیاتش چیزهای دیگر است، ذاتیات انسان  
فرض کنید حیوانیت است و ناطقیت است و ذاتیات  
خاصی دارد این کتابت در انسان راه ندارد ولی خوب  
يك وقتی به شما می گویند پس چطور ما می بینیم این  
انسان در خارج دارد می نویسد و کتابت دارد؟  
می گوییم استعداد و قوه کتابت را انسان دارد نه اینکه  
ذات انسان اقتضای کتابت را بکند اگر ذات انسان  
اقتضای کتابت را می کرد پس همه افراد از هنگام تولد،  
همین که از شکم مادر درمی آیند باید مشغول نوشتن

بشوند، شروع کنند مشق بنویسند! در حالتی که خوب این خیلی کار دارد حالا باید کم کم بیایند شیر بخورند، بزرگ شوند، چموشی‌ها این وسط دارند مدرسه بروند، یاد بگیرند بعد بعضی از اینها می‌نویسند بعضی‌هایشان هم تا آخر عمر می‌گویند برو بابا اینها نه به درد این طرفمان می‌خورد نه آن طرفمان، این همه نوشتند چه شدند که حالا ما بیائیم بنویسیم ما می‌رویم يك مشقهای دیگر می‌نویسیم ما نمی‌آییم این مشقهای که باعث اتلاف وقت است اینها را بنویسیم، درست شد لذا در اینجا می‌آییم این کتابت را از ذات انسان به طور کلی نفی می‌کنیم نفی کتابت از ذات انسان به معنای اثبات کتابت نیست به معنای این است که ذات انسان مطلق است به نسبت به کتابت و عدم‌الکتابه این دیگر در اینجا مرتبه ظرف برای منفی می‌شود منفی در اینجا کتابت است آن مرتبه انسانیت است در انسانیت کتابت راه ندارد نه اینکه انسانیت اقتضای عدم‌الکتابه را می‌کند نه اینکه مرتبه ظرف برای نفی باشد یعنی مرتبه انسانیت هست آن مرتبه انسانیت در آن لا کتابی

است این در اینجا مرتبه ظرف برای نفی شده است ولی  
اگر بگوییم مرتبه ظرف برای منفی است یعنی انسانیت  
در آن مرتبه لا اقتضاء است ما خود انسانیت را نفی  
می کنیم تا با نفی خود انسانیت، طبعاً کتابت و عدم  
کتابت هر دویش نفی می شود. وقتی ما انسانیت را از  
دائره حکم بیرون آوردیم گفتیم اصلاً این انسانیت از  
دائره این نفی خارج است و وقتی خارج شد هم اثبات  
می رود بیرون و هم نفی هر دویشان بیرون می رود دیگر  
مثل اینکه فرض کنید دو نفر دارند توی سر هم می زنند  
یکی می گوید فلانی این خصوصیت را دارد آن یکی  
می گوید نه خیر فلانی این خصوصیت را ندارد خلاف  
آن را دارد یکی می گوید عادل است به این دلیل به این  
دلیل یکی می گوید نه این فاسق است به این دلیل يك  
شخص ثالثی می آید می گوید این اصلاً یکسال است  
مرده است این نه عادل است نه فاسق است. برای چه  
توی سر هم می زنید؟ اصلاً اصل قضیه را خارج  
می کند وقتی خارج کرد دیگر اصل دعواها هم بر طرف  
می شود و لهذا قالوا لوسئل بطرفی النقیض اگر از یکی

از دو طرف نقیض سوال بشود که آیا کتابت برای انسان هست یا نیست؟ جواب صحیح این است که هر دو آنها نیست سلب کل شیء هیچکدام نیستید بتقدیم السلب علی حیثیة که از نظر ادبی ما باید در اینجا سلب را بر انسان مقدم کنیم بگوئیم لیس الانسان من حیث هو بکاتب خوب فلو سئل ان الانسان من حیث هو موجود او معدوم؟ اگر سوال بشود انسان من حیث هو، ذات انسان من حیث هو هو، آیا این وجود خارجی دارد یا ندارد؟ می گوئیم نه موجود است و نه معدوم. چرا؟ چون وجود و عدم عارض بر ذات انسان می شود نه اینکه خود ذات انسان فی حد نفسه اقتضای وجود یا اقتضای عدم را کند. یجاب بانه لیس من حیث هو موجود ولا معدوما ولا غیرهما من العوارض نه موجود بر او حمل می شود و نه معدوم حمل می شود و نه سایر عوارض بمعنی أنّ شیئاً منها لیست نفسه ولا داخلاً فیة هیچکدام از اینها نه خود انسان است و نه داخل در انسان است یعنی نه ذات انسان و نه ذاتیات انسان است «و ان لم یکن خالیاً عن شیء منها او نقیضها فی نفس

الامر» اگرچه در نفس الامر خالی از اینها نیست. ایشان نفس الامر را برده‌اند روی وجود خارجی در وجود خارجی در عالم خارج یا انسان موجود است یا معدوم است یا این عارض را دارد یا ندارد یا کاتب هست یا نیست ولا یراد من تقدیم السلب علی الحیثیة، أنّ ذلك العارض لیس من مقتضیات الماهیة حتی یصح الجواب بالایجاب فی لوازم الماهیة كما فهمه بعض لظهور فسادہ. از تقدیم سلب بر حیثیت اقتضا نمی‌شود ما گفتیم از نظر ادبی از مقدم کردن سلب بر حیثیت منظور این نیست که أنّ ذلك العارض لیس من مقتضیات الماهیة این عارض از مقتضیات ماهیت نیست حتی یصح الجواب بالایجاب فی لوازم الماهیة تا اینکه صحیح باشد جواب به ایجاب در لوازم ماهیت، یعنی در لوازم ماهیت ما به ایجاب جواب بدهیم همانطوری که صاحب مواقف فرمود صاحب مواقف چه فرموده است؟ صاحب مواقف فرموده است که همه جا شما سلب را بر ماهیت مقدم نمی‌کنید. در کجا سلب را بر ماهیت مقدم می‌کنید؟ در آنجائی که این منظور شما این



باشد که آن منفی از لوازم ماهیت نباشد، آن منفی لازمه ماهیت نیست که اگر شما بخواهید جواب به ایجاب بدهید در مواردی جواب به ایجاب می‌دهید که آن لازمه برای ماهیت است یعنی در جواب سوالاتی که می‌شود اگر جواب صحیح بخواهد داده بشود آن جواب صحیح این است که از لوازم ماهیت است یعنی این شیء از لوازم ماهیت است پس بنابراین منظور صاحب مواقف در اینجا این است که شما که سلب را مقدم می‌کنید در این سلب دو خاصیت دارد خاصیت اول این است که هم می‌شود در مواردی که آن موارد لازمه ماهیت نیست. در آن موارد شما سلب می‌کنید و سلب را مقدم می‌کنید بر موضوع مثلاً فرض کنید مثل کتابت و شعر و تعجب و غیر ذلك که اینها از لوازم ماهیت نیستند آنی که از لوازم ماهیت است مثل زوجیت برای اربعه است مثل فردیت برای ثلثه است یا ثلاث زوایا برای مثلث است یا اربع قواعد برای مربع است یا مثلاً ذاتیات آن حیوان و به اصطلاح انواع اگر شما آمدید و خواستید بگویید که این ماهیت ما دارای این قید نیست

در آنجا باید این فرد را مقدم بر آن مقید بکنید که انسان باشد، می‌گویید لیس الانسان من حیث هو هو بکاتب خوب منظور ما در اینجا است که کاتب در اینجا از لوازم این ماهیت نیست ولی اگر شما آمدید از لوازم ماهیت استفاده کردید باز اشکال ندارد که شما سلب مقید کنید به اینکه الیس الانسان من حیث هو هو بمتعجب یا بگویید: ألیس المثلث من حیث هو هو بثلاثة زوايا می‌گوییم که نعم: المثلث من حیث هو هو هو مرکب من ثلاثة زوايا، یا الیس الانسان من حیث هو هو بناطق پاسخ این است که نعم الانسان من حیث هو هو ناطق، در اینجا پاسخ ما پاسخ مثبت است چرا؟ چون آن قیدی که در اینجا آمده از لوازم ماهیت است پس در اینجا در دو مورد ما می‌توانیم در مقدم شدن سلب بر آنجا بر این مقید، نسبت به مواردی که بخواهیم او را از دایره ذاتیات خارج بکنیم سلب را مقدم می‌کنیم مثل اینکه بگوییم لیس الانسان من حیث هو بکاتب، الان کتابت را ما از دایره ذاتیات آن مقید خارج کردیم اما در آن قیودی و محمولاتی که اینها ذاتی

برای این ماهیت هستند در آنجا اشکال ندارد که ما سلب را در حین اینکه مقدم بکنیم جوابمان جواب مثبت باشد. این را مرحوم آخوند می فرماید که ظاهر الفساد است چرا؟ چون تقدیم سلب بر مقید خود آن مقید را اصلاً بیرون می آورد! شما چطور می خواهید ذاتیات را بعد اثبات کنید؟ دیگر نمی شود. وقتی که خود موضوع را شما از دایره حکم بیرون آوردید نه ثبوت ماهیات در اینجا دیگر حمل می شود و نه نفی اش در آنجا حمل می شود دیگر هیچکدام. لذا در تقدیم سلب بر حیثیت فقط در مواردی آورده می شود که آن قید ما اصلاً در دایره ذاتیات آن موضوع قرار ندارند اصلاً در آن دایره نیستند یعنی لا اقتضاء است نسبت به او. ولا یراد من تقدیم السلب علی الحیثیة أن ذلك العارض لیس من مقتضیات الماهیة، اینکه این عارض از مقتضیات ماهیت نیست مثل کتابت حتی یصح الجواب بالإيجاب فی لوازم الماهیة تا اینکه ما در مقتضیات ماهیت بتوانیم جواب به ایجاب بدهیم و کما فهمه بعض همانطوری که بعضی از تقدیم سلب بر

ماهیت این را متوجه شدند لظهور فسادہ جوابش ہم روشن شد چون وقتی شما سلب را مقدم می کنید خود آن موضوع را از دائرہ خارج می کنید وقتی خودش را خارج کردید چطور می توانید ذاتیات را حمل بر ماهیت کنید؟ شما خود موضوع را خارج کردید چون آن مقید تلو کرده سلب را و بعد از سلب آمده وقتی بعد از سلب بیاید خود آن مقید را برداشتید وقتی برداشته شد با خودش ہم آنچه کہ با مقید بود برداشت، ہم آنچه را کہ مربوط بہ ماهیت نیست برداشت و ہم آنچه کہ مربوط است. در حالی کہ شما پس آنچه را کہ مربوط است اگر ماهیت است باید شما بعد از آن حیثیت بیاورید ولاالغرض من تقدیمہ علیہا أن لا یكون الجواب بالایجاب العدولی غرض تقدیم سلب الحیثی، این نیست کہ جواب، بہ جواب عدولی باشد اینکہ شما می گوید ان الانسان حیث هو لیس بکاتب این معنایش این نیست کہ شما بگوئید الیس الانسان من حیث هو بکاتب شما جواب می دهید کہ: لیس الانسان من حیث هو بلاکاتب، لاکاتب در اینجا قضیہ معدولہ است این

قضیه معدوله در حکم موجهه است لا کاتب در اینجا  
یعنی مثل لا جالس یعنی قائم لا کاتب یعنی عدم الکتابی  
بعنوان يك اثبات سلب است نه به عنوان نفی الربط،  
اثبات عدم الربط است در قضیه معدوله ولی در قضیه  
سالبه ما سلب الربط می‌کنیم لأن مناط الفرق بین  
العدول و التحصیل فی السلب تقدیم الرابطة علیه و  
تأخیرها عنه لا غیر، مناط سلب بین عدول و تحصیل  
هیچ فرقی با هم نمی‌کنند فقط در کیفیت رابطه است  
آن رابطه را که هو باشد ما مقدم بر آن بکنیم یا مقدم  
نکنیم فلو سئلنا بموجبتین هما فی قوة النقیضین اگر از ما  
سوال بشود به دوتا موجهه‌ای که در قوه دوتا نقیض  
هستند مثل جالس و قائم، او بموجهه و معدوله مثل  
جالس و لا جالس، کقولنا الإنسان إما واحد أو کثیر و  
إما ألف و إما لا ألف لم یلزمنا أن نجیب البتة، لازم  
نیست ما در اینجا جواب بدهیم چون بالاخره یا این  
است یا آن است ولی اگر جواب دادیم وإن أجبنا أجبنا  
بلا هذا و لا ذاك، نه این و نه آن هیچکدام چرا؟ چون  
انسان در اینجا منظور خود همان ماهیت انسان است.

با یکی از آقایانی که مسئولیت در حوزه دارد  
مصاحبه کردند که چه برنامه‌هایی برای حوزه دارد؟  
گفت: هدف اصلی ما ارتقاء سطح تقوای طلاب  
است، این دستهایش را هم برد بالا که تا عمامه رسید.  
به به کی دارد چه می‌گوید! لابد مسائلی که اتفاق  
افتاده برای مدیریت حوزه، شنیده‌اید که چگونه  
انتخاب شدند، با گزارش خلاف! و .. کار ما به کجا  
رسیده؟! تعجب از این است که چه کسانی از تقوای  
طلبه‌ها حرف می‌زنند!! که سطح تقوای طلبه‌ها بالا  
رود!! حتماً می‌خواهید مثل حضرت‌عالی بشوند!؟

همه چیزمان شده دکور اگر یکی بیاید یک  
حرفی بزند که مراجع نباید در کارهای مردم دخالت  
کنند انگار آسمان به زمین رسیده است جمع  
می‌شوند اعلامیه می‌دهند، شکوائیه به دادستانی  
تنظیم می‌کنند، تحت پیگرد قانونی قرار می‌دهند  
صحبت می‌کنند. بدبختی است در یک همچنین  
قضایایی هیچکس صدایش درمی‌آید؟ همه چیزمان  
بازی شده است همه چیزمان دکور و فیلم شده است.  
مردم اینها را می‌فهمند، همه اینها را می‌فهمند. ما از

دیگران می‌شنویم. تعجب که چطور مسائل درز پیدا می‌کند.

امام سجاد علیه السلام خیلی عجیب

می‌فرماید اگر آن خنجری که با آن سر پدر مرا بریدند

به من امانت بدهند من آن را به صاحبش برمی‌گردانم

آنها چه می‌گفتند ما داریم چه می‌کنیم! یعنی می‌گویند

آنقدر مومن باید امین و صادق باشد، بریدند که بریدند

فعلا این امانت است باید برگردانده شود. شما به عنوان

امانت این را قبول کردی چرا بر نمی‌گردانی؟ از اول

قبول نکن، بگو من نمی‌خواهم شمشیری را که با آن

پدر مرا شهید کردند در خانه ام باشد خوب از اول

قبول نمی‌کنی، ولی يك وقتی به عنوان امانت قبول

می‌کنی یعنی چی؟ یعنی من این را می‌پذیرم و می‌گیرم

و بعد به شما برمی‌گردانم. حضرت می‌فرماید که باید

این کار را انجام بدهی چرا؟ چون انسان باید بر

ارزش‌ها، باید بخاطر خدا محافظت کند نه بخاطر

مصالح خودش الان که ما داریم در اینجا بحث

می‌کنیم برای چی داریم می‌آئیم؟ باید برای این هدف

این باشد که آنی که مورد نظر اسلام و امام علیه السلام است آن بیاید مطرح بشود فقط، حالا اگر من آدمم و قاطی کردم گفتم که این که مورد نظر امام علیه السلام است اگر بخوام بگویم، ممکن است به آنجا بر بخورد! ممکن است به اینجا بر بخورد!، همه اش خراب شد رفت. تمامش از بین می رود. یا باید احراز بکنیم که این مساله مورد نظر امام نیست احراز این مساله بشود و خب: بل الانسان على نفسه بصيرة خود آدم می فهمد که دارد خودش را گول می زند یا نه؟ همین مراجع مرحوم آقا را در یکی از کتبشون به عنوان عرفای کذابین آوردند، صدا از يك نفر در نیامد همین آقای سید کاظم حائری بروید در کتاب بخوانید، «تزکیه نفس» نوشته است الحمد لله دیگر چه کسانی دارند تزکیه نفس می نویسند!. اما وقتی می گویند مراجع در کارهای مردم دخالت نکنند، آسمان را به زمین کشاندند، نشست حوزه، جلسات اساتید، مدیر، مردم، شکوائیه، دادستان، تحت تعقیب، جرم، چی است آقا؟ که گفته شده مراجع دخالت نکنند خوب مگر چه شده است؟



نه باید تحت تعقیب قرار بگیرند باید چه کند چرا؟  
چون خطر است، خطر تهدید می کند اگر این حرف را  
یکی دیگر بزند کم کم اپیدمی می شود و موقعیت به  
خطر می افتد ولی اگر به هر کسی تهمتی زدند بگذارید  
بزنند! مگر پدر ما مرجع نبود این که قویترین شاگرد  
درس آقای خوئی بود همه احترام می کردند چرا همه شما  
لال شدید؟ چرا؟ حالا مرده، مرده دیگه، دیگه ولش  
کن مرده. آیا مرحوم آقا جزء مراجع بودند که این  
حرفها را زدند یا نه؟، نه مصلحت نیست می بینید چقدر  
ما ... همه اش شده دکور است، همه اش شده فیلم  
است، همه اش شده ظاهر سازی، اینجور نشود، آنجور  
نشود، خراب نشود، فلان نشود، ولی خوب بالاخره  
خدا گاهی اوقات يك مسائلی را پیش می آورد که خوب  
نفسانیات می آید روشن می شود مخفیات می آید ظاهر  
می شود، مردم حقیقت را می فهمند کجاست، دروغ را  
می فهمند کجاست، بله مسائل اینطور نمی ماند.  
مرحوم قاضی در نجف، ایشان وقتی وارد مجالس فاتحه  
علما می شدند صدا از کسی در نمی آمد، بخاطر آن

سیطره علمی ایشان و ... ولی الان هر مزخرفی را دارند  
به این مرد می گویند، هیچ کس حرف نمی زند، هیچ  
کس صدایش در نمی آید آقا این حرفها چی است؟ این  
مزخرفات چیست؟ آن وقت آقایان بیایند درسشان را  
بگویند و بروند و هیچی تکان نخورد این را بگویند این  
را نگویند این که نشد! این که درس نشد! این که حوزه  
نشد! حوزه آن است که مدرّس وقتی که می آید از  
منزلش حرکت می کند امام صادق علیه السلام در  
نظرش باشد تا وقتی که برمی گردد والسلام، این  
می شود يك محیطی که مورد نظر امام علیه السلام است  
و حضرت هم به آن عنایت می کند و مطالب جنبه  
نورانیت پیدا می کند اصل مطالب تغییر پیدا می کند  
اصلا عوض می شود، طرز فکرها عوض می شود، طرز  
بیان عوض می شود، کیفیت استدلال تغییر پیدا  
می کند. ولی نه، بیائیم این را بگویم آن را نگویم این به  
صلاح است آن به صلاح نیست این دیگر مرده چرا  
برای خودمان دردرس ایجاد کنیم. تمام اینها بر خلاف  
مکتب اهل بیت است و همه اینها خلاف است.

این امروز رفیقمان است هیچ چیز نگوئیم آن  
امروز فلان است هیچی نگوئیم، آقای اشتهاردی بلند  
می شود می آید قضیه قلم و قرطاس را انکار می کند  
هیچ کس حرف نمی زند دو نفر می فرستند در خانه  
ایشان و دوتا حرف می زنند و فلان و ... و بعد هم  
ایشان نامه می دهد و اصلاً هم نمی گوید این اشتباه  
است، می گوید من دیدم صلاح نیست و دشمن شاد  
می شود! دشمن کی است؟ نامه اش پیش بنده است،  
شما برخلاف نصوص تشیع و تسنن گفتی، حتی  
خود اهل تسنن هم دارند می گویند، آمدید قضیه قلم  
و قرطاس را که از اصول و پایه های شیعه است رد  
کردی! یک فاجعه بوجود آوردی در تشیع! بعد هم  
ایشان بگوید دشمن شاد می شود!! چون ما دیدیم  
دشمن شاد می شود گفتیم کاری نکنیم که ... دشمن  
کی است؟ دشمن تشیع خود ما هستیم که کمر امام  
زمان ﴿عج﴾ با این حرفهایمان شکستیم نه  
ملک عبدالله، نه آنها دشمن نیستند ما دشمنیم نه آن  
آدمها فقط آدمهای نفهم وهابی، دشمن تشیع آن  
عمامه به سر سیدی است که زدن عمر را و تکه تکه

کردن حضرت زهرا ﴿س﴾ را رد می کند این دشمن  
تشیع است نه وهابی ها و اینها، دشمن تشیع اینهایی  
هستند که با انکار حدیث قلم و قرطاس آمدند تمام  
استدلال شیعه در این هزار و چهارصد سال همه را به  
باد دادند. بعد هم چون اینها در حوزه هستند قضیه  
را ماست مالی می کنیم و بعد می رویم بالای منبر و  
می گوییم از این به بعد صحبت کردن، دشمن شاد  
کردن است لذا مسئله از نظر ما تمام است. خود بنده  
بعدا شنیدم ایشان نسبت به افراد گفته بود من نظرم  
همین است و از نظرم هم برنگشته ام همان آقای  
اشتهاردی که مُرد، شاهد عینی برای بنده این قضیه را  
نقل کرده که من نظرم همین است ولی چون مخالفت  
کردند من نظرم را پس گرفتم. دشمن شیعه ما  
هستیم، دشمن امام زمان ما هستیم این حرفها  
چیست؟، آنها کی هستند؟ امام جماعت کویت کتاب  
را آورد در کویت و به همه نشان داد و گفت ببینید  
شیعه بعد از هزار و چهارصد سال تهمت هایی که به  
خلفای ما می زد ببینید حالا آمده پس گرفته، دست  
شما درد نکند! آقای شیخ نود ساله حوزه!!، وقتی که

مُرد ایشان تابه حال یک فاتحه هم برایش نخوانده ام،  
و بعد از اینکه آن حرف را زد وقتی از جلویش رد  
می شدم سلام هم نمی کردم با اینکه مرا می شناخت،  
سلام نکردم، تا به الان هم برایش فاتحه نخوانده ام  
مطلقاً. ما در مبانی خودمان شوخی نداریم، مبانی  
مکتب اهل بیت چیزی نیست که دادوستد و  
خرید و فروش بشود در همه چیز بخواهیم مسامحه  
بکنیم، این یکی از آن طرف آن یکی از آن طرف، آن  
آقای عسگری می رود در مدرسه اصلاً زیارت  
عاشورا را انکار می کند! همین آقای عسگری شنیدید  
یا نه؟ بنده شنیدم صحبتش را با گوش خودم شنیدم،  
نوارش را برای من آوردند زیارت عاشورا سند  
ندارد!! دست شما درد نکند!. اینها شیعیان  
هستند!! شنیدم ایشان در یک سفری که به هند ✨ یا  
پاکستان ✨ رفته بوده، با آن رئیس مفتی یان آنجا  
صحبت کرده بود او گفته بوده که شما به مهر سجده  
می کنید - همین اشکالات پیش پا افتاده ای که مطرح  
می کنند - ایشان مهر سیدالشهدا را از جیبش درآورد  
و گذاشت روی زمین و رفت رویش ایستاد. همین

آقای عسگری!، رفت رویش ایستاد و گفت حالا  
بیاید بحث کنیم طرف گفته بود ما دیگر بحثی  
نداریم! من همین را می خواستم از شما، ما دیگر با  
شما بحث نمی کنیم، می خواستم ببینم شما دست از  
تعصبت برمی داری که برداشتی، هی می گفت بیا  
بحث کن، گفت ما بحثی نداریم شما با این کاری که  
کردی ... بله اینها محافظین شیعه هستند رفت روی  
مهر ایستاد بسیار خب!! خدا زیاد کند از این مدافعان  
حریم ولایت خدا خیلی زیاد کند. خروار خروار زیاد  
کند!.

آدم نگاه می کند به این عرفا واقعاً مثل علامه  
طباطبایی ها، مرحوم قاضی ها، مرحوم آقا یا  
آقاسید میرزا جوادی ملکی تبریزی فکر اینها، عمل  
اینها، تفکر اینها حریت اینها چه آزادی چه حریت بدون  
اینکه کسی دست آنها را بگیرد آنها را در بند بگیرد  
ملاحظات مصالح و اینها آنها را از گفتن حقیقت باز  
بدارد. در جلد هیجده امام شناسی ایشان نوشتند راجع  
به اینکه حرام است انسان به غیر از امام معصوم به کسی  
امام بگویند. حالا هرکی می خواهد بدش بیاید هرکی

می‌خواهد خوشش بیاید آمدند جلوی این را گرفتند  
نباید چاپ بشود، چاپ که شده بود نباید پخش بشود  
نمی‌دانم پخش شد یا نشد نفهمیدم، شنیدم پخش شد،  
خوب چرا نباید بشود؟ شما بیا جواب بده، کتاب  
بنویس، ده جلد که نخیر اشکال ندارد به این دلیل به این  
دلیل اشکال ندارد. در حکومت اسلام که حکومت،  
حکومت اثنی عشری است، و قانونش قانون جعفری  
است آیا در این حکومت باید مبانی تشیع در این  
حکومت باشد یا نه حتی نسبت به طرح مبانی باید ضیق  
باشد؟ الان که دیگر زمان هارون و مامون نیست، الان  
زمان زمان بسط حقایق آن مکتب تشیع است. بسیار  
خوب يك آقا نظرش این است، آقای کوچه بازار هم  
نبوده عالم بوده همه هم می‌دانند نظرش این است بسیار  
خوب شما هم بیایید جواب بدهید خواننده نگاه می‌کند  
یا این را می‌پسندد یا آن را، اینکه دیگر دعوا ندارد آقا  
نظر بنده این است که گفتن امام و اطلاق امام بر غیر از  
امام زمان حرام است بنده نظرم این است و این هم  
ادله‌اش شما می‌گویید نه این نظر غلط است خیلی خوب

شما هم دلیل بیاور آن کسی که نگاه می‌کند یا این را می‌پذیرد یا آن را، به کجا برمی‌خورد؟ سب کردی؟، اهانت کردی؟، چه اهانتی کردی؟ در ارتباط با همین مساله یکی از اقوام ایشان شخصی که معروف است و همه می‌شناسند از اقوام نزدیک ایشان يك روز آمد مشهد، بعد از اینکه يك نامه‌ای برای مرحوم آقا نوشته بود و ایشان هم جوابش را دادند که در جلد هیجده عین نامه را و جواب نامه را آورده اند، به مشهد آمد - بنده هم بودم - او آمد که با ایشان صحبت کند، آمد و صحبت کرد تقریبا يك ساعت مجلس طول کشید و ایشان در آن مجلس برایش ثابت کردند که گفتن امام به غیر از امام زمان حرام است و اشکال دارد در آن مجلس ثابت کردند و ایشان يك ساعت صحبت کرد و دیگر جوابی نتوانست بدهد - خوب بنده بودم دیگر - تا حالا رد می‌کردی، تا حالا صحبت می‌کردی یکدفعه که زبونت بند نیامد تا حالا داشتی حرف می‌زدی و رد می‌کردی جواب می‌دادی، حالا که دیگر نتوانستی، خوب تمام شد مقتضای احتیاط چیست؟ این همه ما روایات



احتیاط داریم بر فرض که شما این مطلب را وجداناً و قناعتاً این مساله را شما قبول نکردی مقتضای احتیاط در اینجا چیست؟ احتیاط سکوت است دیگه. یا باید بگوید واجب است؟ گفتن امام واجب است؟ یا اینکه حداکثر يك امر مباح است، کسی که حکم به وجوب نمی‌کند که مثلاً احتیاط واجب است که بگوییم، مقتضای احتیاط این است، بسیار خوب فردا روز جمعه بود و ایشان پیش از خطبه‌های نماز جمعه در مشهد سخنرانی کرد و ده بار لفظ امام را گفت این شد دین ما! ببینید یعنی همه چیز را بازی گرفته ایم! ده بار لفظ امام را گفت! و خود مرحوم آقا هم نشسته بودند چون ایشان آن موقع به نماز جمعه می‌رفتند در این اواخر دیگر بخاطر کسالت نتوانستند، ولی آن موقع می‌رفتند البته من آن موقع نبودم احتمالاً مریض بودم چون آن موقع ها وقتی ایشان می‌رفتند من نیز با ایشان می‌رفتم، ایشان می‌گفتند که جلوی خود من ده بار این لفظ امام را آورد! خوب حالا شما دارید از دین خدا از دین امام زمان تبلیغ می‌کنید؟! چی را تبلیغ می‌کنیم؟ قاعده‌ای

اصولی در اینجا احتیاط است، حداقلش احتیاط است،  
نگو یا جلوی مردم نگو حداقل، نه اینکه آدم لج کند  
برود عمداً آن هم فقط ۲۴ ساعت فاصله افتاده بعد بلند  
بشود و هی امام امام امام بکند!!، اینها را خدا می‌آید  
یکی یکی جلوی آدم می‌گذارد بیا از این جواب بده، و  
همین است که بالاخره باعث می‌شود که آبروی انسان  
در خیلی جاها برود، اینها بی‌حساب نیست. حالا این  
مال این دنیا، مال آن دنیا هم که ملائکه در انتظارند به  
قول عربها نحن بالانتظار، تا خدا چه تقدیر کند.